

بسم الله الرحمن الرحيم

آیت الله علیدوست در برنامه آفتاب شرقی

اصول اخلاق اجتماعی جلسه سیزدهم

آثار عدالت و ظلم

مجری: به صورت کلی، شما بحثی را با عنوان اخلاق اجتماعی باز کردید، بحث این است که اگر در جامعه ای عدالت، محقق شود، چه آثاری را از خود به جا خواهد گذاشت.

جواب: من ابتدا دو نکته را مربوط به مباحث قبل عرض می کنم و سپس خدمت شما هستم.

یک نکته این که وقتی انسان حد میخورد، نهایتاً عقوبتش همین است و خداوند او را مطابق برخی روایات، در آخرت عقوبت نمی کند. ولی این اصل است ممکن است انسانهایی باشند که جنایتشان به گونه ای باشد که حتی مجازات های دنیوی هم نتواند پاسخگوی شرارت آنها باشد. یا جنایاتی که در حادثه کربلا اتفاق افتاد، آیا واقعا قیام و انتقام مختار، معادل تقاص خون شهدا بود؟!

نکته دیگر این که برخی از بزرگواران معتقدند چون حاکمیت انتظارات آنان را برآورده نمی کند، یا ادارات ما، به گونه ای نیست که انسان انتظار دارد، پس موضوع توجه دادن به اصول و ارزشها نیازی نیست... بحث این است که وظیفه هر کسی در این باره منتفی نمی شود، و هر کسی باید در حد وظیفه خود اقدام کند، و لذا این گونه بحث ها را معتقدم باید داشت، و افراد هم تا حدی که می توانند باید مراعات کنند....

مجری: شخصی قتلی انجام میدهد و ما او را قصاص می کنیم که عدالت اجرا شود، یک ابن ملجمی علیه اللعنة پیدا شده که امام معصوم را به شهادت میرساند، و زمین را از حجت خدا خالی می کند، و ما او را قصاص میکنیم و زمین را از لوث وجود او پاک می کنیم آیا با این کار عدالت رعایت شده است؟ چه بسا اگر ابن ملجم گذاشته بود، در طول این سالیان از امام علی علیه السلام، جملاتی بیان می شد و یا آثار فعلی از امام علیه السلام صادر می شد که همه ما منتفع می شدیم در حالی که ابن ملجم این فرصت را از ما گرفت، در واقع بشریت از نبود امام علی علیه السلام ضربه ها دید، اما وقتی ابن ملجم قصاص می شود کسی متضرر نمی شود، عدالت کجا محقق شده است؟

جواب: جریان ابن ملجم هم مثل قتل امام حسین علیه السلام است که در واقع قصاص واقعی او به قیامت محول شده است. اصولاً برخی مباحث را فقه راه حل خاصی ندارد، مثلاً اگر یک انسان جاهل کشته شود یا یک دانشمند، این ها دیه اشان یکسان است. یا اگر کسی پیغمبر خدا را بکشد، یا یک بچه یک روزه را این دو، دیه اشان یکسان است. عدالت در دیه گاه اقتضا می کند که مثلاً دست کسی قطع میشود مهم این نیست که این دست، دست یک هنرمند بوده یا یک دست بی خاصیت در هر دو حالت، دیه یکسان است. اما این که تفاوت ها چه می شود، این ها همان بحث هایی است که باید به قیامت وا گذاشت و قابل پیگیری نیست. و در واقع جواب بحث شما این است که برخی مجازات قابل پیگیری نیست و ظرف وجودی دنیا بیش از این گنجایش ندارد و از این بابت به آخرت محول می شود.

از حضرت امیر جمله ای در رابطه با عدل هست و آن این که العدل اساس به قوام العالم؛ اگر بخواهیم نتیجه بگیریم باید بگوییم اگر عدل نباشد، عالم قوام ندارد؛ در روایتی که قبلاً خواندم امام میفرمایند عدل ساعة خير من عبادة ستين سنة... یا حدیث معروفی است؛ الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم؛ این جا منظور از ظلم همان ظلم اجتماعی است. یعنی اگر حاکمیتی، نظامی، نبوت را قبول ندارد ولی عادلانه رفتار می کند، حاکمیت و عادلانه رفتار می کنند مردمانش؛ عدالت و قانونی که دارند و خودشان تعریف کرده اند، این حاکمیت می ماند، اما اگر حاکمیت به سمت ظلم رفت، ولو صبغه و رنگ اسلامی هم داشته باشد، باقی نمی ماند، این در واقع به نوعی همان حدیث امام علی هم هست که پیامبر این جور، بیان می کنند، و حضرت قوام العالم تعبیر می کند، اصولاً برای این گونه روایات نباید دنبال سند گشت و این طور نیست که چون امام علی و یا پیامبر فرمودند نیاز باشد ما تعبدی قبول کنیم، عقل هم صحه بر این امر می گذارد و یک امر کاملاً روشن است.

مجری: آیا این جریان محقق شده؟ یعنی جوامع مسلمانی بودند که عدالت را رعایت نکردند و نماندند و برعکس؟

جواب: مثل بسیاری از کشورهای مسلمان که الان، هم دعوی مسلمانی دارند ولی عدالت چندان در آن ها رعایت نمی شود و به این دلیل نظامشان گاهاً با قیام های مردمی از بین می رود و یا جوامعی که مسلمان نیستند ولی به دلیل توجه به این امر، دوام یافته اند...

مجری: چه اتفاقی باید بیفتد که در جریان اخلاق اجتماعی ما به عدالت برسیم؟

جواب: یک قانون طلایی این جا، جواب فرمایش شما را میدهد، من می خواهم به عدالت اجتماعی برسم و این عدالت را رعایت کنم، چه کار باید بکنم؟ سوال بسیار ساده و سختی است. ساده از نظر بیان، اگر بخواهیم عادت کنیم؛ و سخت اگر نخواهیم عادت کنیم، حضرت امیر علیه السلام یک کلامی به پسرشان دارند، (حضرت امیر حکمت و علم و بیان هم هست) یا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبَّ لِعَیْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَ لَا تَظْلِمَ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَ اسْتَفْهِجْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْهِجُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ، فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ وَ لَا تَكُنْ خَازِنًا لِعَیْرِكَ، وَ إِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَحْشَعُ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

بینید ما دوست نداریم کسی به ما تهمت بزند، پس به کسی تهمت زنیم، ما دوست نداریم کسی عیب واقع ما را به ما بگوید، پس عیب او را نگوییم، دوست نداریم کسی غیبت ما را کند، پس نباید غیبت کرد، دوست نداریم کسی به ما دروغ بگوید، پس ما هم نباید دروغ بگوییم. دوست داریم کسی حرف ما را خوب فکر کند، بعد اگر می خواهد داوری کند، داوری کند، پس ما هم در رابطه با حرف دیگران هم همین کار را بکنیم، دوست داریم اگر می خواهد حرف ما را رد کند، حرف ما را خوب بیان و رد کند، ما هم باید به همین گونه حرف ها را خوب بیان و بعد رد کنیم، یا اگر خطایی از ما سر زد، دوست داریم که او زود از ما درگذرد اما اگر دیگران خطایی کردند حاضر نیستیم عذر او را بپذیریم. اگر آن چه را برای خود، دوست دارد، برای دیگران هم دوست داشته باشد و یا آنچه برای خود نمی پسندد، برای دیگران هم نپسندد، به نظر ما این عدالت

رعایت شده است. و این چیز سختی نیست، چون به خود انسان بر میگرزد. تصور کنیم می خواهیم حرفی را راجع به کسی بزنیم باید بدانیم اگر او بخواهد چنین حرفی را پشت سر ما بزند آیا ما این کار او را بر میتابیم؟! به نظر من بهترین و ساده ترین راه این است دانستن که کار ندارد از نظر عمل کردن هم اگر کسی عمل کند عادت می کند؛ انسان های عادل کم حرف می زنند و بیشتر عمل می کنند.

مجری: قطعا یکی از راه های رسیدن به سعادت ، عمل به این فرمایش مولا علی است که آنچه را برای خود نمی پسندی ، برای دیگران هم نپسند و آن چه را که برای خود می پسندی برای دیگران هم بپسند. سوال این است که ترمز رسیدن یک جامعه به عدالت چیست؟ چه را باید حذف کنیم تا به عدالت برسیم؟

جواب: من دوست دارم به یک سری موانع اشاره کنم که کمتر مورد گفتگو قرار گرفته است. منفعت طلبی ها و جهالت و غفلت همه این ها هست ؛ که کارگزاران اگر مثلا حب دنیا داشته باشند، این که پیامبر فرمودند «حب الدنيا رأس كل خطيئه» منظور دنیای حرام نیست؛ حتی دنیای حلال هم راس کل خطيئه ؛ یعنی علاقه به دنیا ، برسد به مرحله ای که برای انسان هدف شود، و برایش بت شود ، راس هر خطایی است. به نظر من گاه یکی از موانع رسیدن به اخلاق اجتماعی گاه لون مذهبی است. به گونه ای که طرف فکر میکند که که رفتار عادلانه همین هست که دارد انجام میدهد در حالی که خلاف است. ما کم نداشتیم این بگیر و بزن و ببندهای خطا؛ نهی از منکرهای اشتباه یا امر به معروف هایی که مصداق اشتباه بود؛ منتها نه این که بخواهم که همه این ها این گونه بوده چون ممکن است از صدا سوء استفاده شود اما بسیاری از این کارها اشتباه بود.

یک زمانی اهل نیشابور به مامون عباسی نامه نوشتند که یک زرتشتی در نیشابور مرده و مال فراوانی را وصیت کرده که صدقه بدهد، و حاکمیت نیشابور هم آمده و اموال این زرتشتی را بین مسلمانان صدقه داده است. مامون نامه را به امام رضا علیه السلام میدهد زمانی که امام رضا علیه السلام در طوس بودند؛ امام علیه السلام می فرمایند هیچ وقت زرتشتی قاعدتا صدقه به مسلمان نمیدهد، به حاکم نیشابور بنویس به مقدار مالی که از مال این زرتشتی صدقه به مسلمانان داده شده از مال صدقه مسلمانان صدقه به زرتشتی ها برسد. این جا یک نکته هست و آن این که امام علیه السلام می خواهند یادآور شوند که عدالت نباید فراموش شود؛ و شما فکر می کنید که این کار که جایی که مسلمان هست به زرتشتی نباید برسد ، شرعی است در حالی که این کار شرعی نیست. لذا من معتقدم که اگر مامون این نامه را به هر کس که میداد حاکم نیشابور را بابت این کار مدح می گفت. در حالی که امام علیه السلام نگاه عدالت محور دارند به جامعه و در نظر ایشان بین مسلمان و زرتشتی از این بابت تفاوتی نمی بینند. صحبت سر این است که این رنگهای مذهبی گاه مانع رسیدن به عدالت می شود.

یکی دیگر برداشتهای ناصحیحی است که بین مردم هست؛ مثلا بین راننده ای و مسافری دعوا می شود به آیه لا تظلمون و لا تظلمون تمسک می کنند که انسان باید حق خود را بگیرد... صحیح است که این آیه قرآنی بیانگر احقاق حق است اما نه بین مسلمانان و در روابط اجتماعی آنان بلکه بین مسلمان و دشمنان این آیه بیشتر صدق می کند. بین خودمان جای خواندن این آیه نیست ؛ بلکه بین خودمان باید این آیه را سرلوحه روابط اجتماعی خود قرار دهیم کهالصلح خیربله ؛ حاکمیت است که باید آیه لا تظلمون و لا تظلمون را سرلوحه قرار دهد و به امور مردم هم دقیق رسیدگی کند. گاهی اوقات ما این آیه را به اتاق

مطالعه و یا محل زندگی حتی بین زن و شوهر می آوریم در حالی که باید در این گونه روابط کتاب عاطفه حاکم باشد و یا کتاب گذشت خوانده شود نه این که لا تظلمون و لا تظلمون؛ گاه زن حقوق خوانده و مرد هم به فقه آشنا است و هر دو هم به قانون آشنا هستند و به پای حق و حقوق خود ایستاده اند؛ در حالی که یک رابطه پایدار این گونه برخوردها را قبول ندارد. آیاتی را که ما باید بین خود و دشمنان خود بخوانیم بین خودمان می خوانیم و مسلم است که ما به عدالت نخواهیم رسید.

مجری: آیه است در قرآن که میفرماید:

در سوره کهف آیه ۱۰۳ می خوانیم:

"قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا"

سوال این است که درمان این درد چیست؟ آیا این که ما خودمان را حقیقت مطلق نپنداریم؟

درمان این درد رفتن به سمت همان اصولی است که گفتیم... به این معنا که اگر کسی در فکرش برادری ایمانی و برابری انسانی و اصل دوم به پنداری دیگران نسبت به خود و خود را حق مطلق را نبیند و خود را بهتر از دیگران نبیند و احتمال بدهد تمام کسانی که در اطراف او هستند بهترند اگر کار آن ها را حمل بر خیر کرد، و اگر قول سدید را انتخاب کرد اگر تمام این موارد پشتش قدری فکر باشد، اگر صبر باشد سخت نیست و به تمام این ها خواهد رسید...

مجری: آن سنجه و آن معیاری را که ما باید انجام دهیم برای انجام افعالمان چیست؟ شما اشاره به این کردید که برخی از نهی منکرها مطابق قاعده نبوده است. به هر حال باید معیاری باشد که من مطابق آن رفتار کنم آن معیار چه می تواند باشد؟

رفتارها متفاوت اند؛ مثلاً در تاریخ هست که یکی از خلفا که کریه المنظر هم بوده است وقتی داشته از کوچه رد می شد صدای ساز و آواز را شنید..... خود را به داخل آن خانه پرتاب کرد و صاحبخانه هم ناراحت شد که به چه حقی به حریم خصوصی وارد شدی... این رفتار را مقایسه کنید با رفتار امام کاظم علیه السلام که داشت از مقابل خانه بشر حافی رد می شد و کنیز او را که دید از او سوال کرد که صاحب این خانه عبد است یا آزاد؟ و کنیز که منظور امام را نفهمید گفت آزاد است و امام هم به او فرمودند که آزاد است که این کارها را میکنند... و این گفتار و رفتار زیبا باعث تغییر رویه بشر شد.... صحبت سر این است که برخی از رفتار و معیارهای رفتاری را می توانیم از عقل خودمان هم برداشت کنیم این که از خانه کسی نباید بالا رفت.. این که دستور دینی نمی خواهد عقل هم همین استنباط را دارد... البته یک سری دستورات هم هست که باید مبنای دینی داشته باشد تا ما معیار داشته باشیم. شاید عقل نتواند راه با جایی ببرد؛ مثلاً در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر باید یک سری مبانی و معیارها را از قبل به عنوان مقدمه دانست و شناخت.

شاید این جا که قرآن می فرماید: وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ به این معنا است که باید آموزش ببینند گروهی که می خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند.

مجری: آیه ای است که می فرماید: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.... سوال این است که آیا می تواند منظور از اقامه نماز همان اقامه دین باشد؟

مشکل این است که ما آسیب شناسی را معادل براندازی گرفتیم و نقد را الزاما به معنای نابود کردن آن چه که داریم آن را نقد می کنیم گرفتیم... برخی میگفتند مائو پدر فکری و سیاسی چین بود؛ ولی وقتی ایشان فوت میکند، نقد کار او را مبنا قرا رمیدهند و با این که رهبر کشور بزرگ چین بوده ولی او را نقد می کنند. و البته در نقد او به این نتیجه می رسند که ایشان بیست سی تا کار خوب داشته و مواردی هم نقص داشته است. و شما این را بیاورید راجع به شخصیت ها نهادهای و جریانهای قرار بدهید چه اشکال دارد ؟ و البته نه مائو از سطوت و احترامش کم شد و نه آسیبی به جامعه رسید... ما فکر میکنیم که آسیب شناسی و نقد کاری است که باید صورت بگیرد و هیچوقت نقد را با براندازی یکسان ندانیم نسبت بین براندازی و نقد عام و خاص من وجه است برعکس خیلی از چاپلوسی ها براندازی است یا خیلی از تمجیدها براندازی است... ولی نقد منصفانه و مشفقانه که مصداق عدالت است باید پذیرفته شود.. و بعد می شود قوام نظام قوام حاکمیت... و این کاری است که به نظر من در دهه پنجم انقلاب به طور جد باید صورت گیرد....